

آسیب‌شناسی سامانه پاسخ‌ها در لایحه رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان

Pathology of the Response Methods in the Bills of Juvenile Crime

A. Iravanian ✉

امیر ایروانیان ✉

دانشجوی دوره دکترای حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

Abstract

It is obvious that the bill is centered around elimination of juridical responses and rehabilitative and healing measures. Based on this mentality the responsive reactions are formed as follow: measures for freeing the children from juridary process, rehabilitative and healing approaches, limited responses.

In each of these measures there are some potentialities for occurring undesired problems in addition to the desired results.

چکیده:

محور اصلی سیاست‌گذاری صورت گرفته در لایحه رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان را می‌توان در تمرکز بر دیدگاه‌های اصلاحی و درمانی و تلاش در جهت حذف هر چه بیشتر واکنش‌های کیفری مشاهده نمود. بر مبنای چنین دیدگاهی، سامانه پاسخ‌دهی پیشنهادی نیز مبتنی بر سه محور رویکردهای رهاکننده اطفال و نوجوانان بزهکار از فرایند عدالت کیفری، استفاده وسیع از اقدامات اصلاحی و درمانی و واکنش‌های حداقلی و تحدید یافته کیفری تنظیم یافته است.

✉ Corresponding author: Faculty of Law, Shahid Beheshti University (G. C.)
Tel: +9821-22431755
Fax: +9821-22431680
Email: A.Iravanian@sbu.ac.ir

✉ نویسنده مسئول: تهران، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده حقوق
تلفن: ۰۲۱-۲۲۴۳۱۷۵۵ / دورنما: ۰۲۱-۲۲۴۳۱۶۸۰
پست الکترونیکی: A.Iravanian@sbu.ac.ir

There has been proposed no cautionary measure to control these problems.

Given this situation, it is necessary to bring about some changes and in this way reduce the probability of committing crimes. In this regard changing the essential mentality is of great importance.

Keywords: responsive measures, rehabilitating and healing actions, hard actions against criminals, freeing approach, problems of the bill.

در سطح هر یک از محورهای یاد شده می‌توان علاوه بر کارکردها و نتایج برنامه‌ریزی شده و مورد انتظار، زمینه بروز مشکلات ناخواسته‌ای را نیز در حوزه بزهکاری اطفال و نوجوانان مشاهده نمود. مشکلاتی که هیچ‌گونه طرحی برای حذف و یا کنترل آن‌ها ارائه نشده است.

با ملاحظه مجموعه آسیب‌ها و مشکلات احتمالی ناشی از اجرای سامانه پاسخ‌دهی پیشنهادی، لازم است تا با ایجاد تغییرات حداکثری در سیستم تنظیمی، شرایط ظهور و یا تشدید آسیب‌های یاد شده تا سر حد امکان کاهش یابد. در این راستا، تغییر راهبرد مبنایی لایحه، از رویکردهای درمانی و اصلاحی به اقدامات نظارتی و کنترلی ضروری است. **کلیدواژه‌ها:** سامانه پاسخ‌دهی، اقدامات اصلاحی و درمانی، واکنش‌های سزاگرایانه، رویکرد رهاسازی، آسیب‌ها.

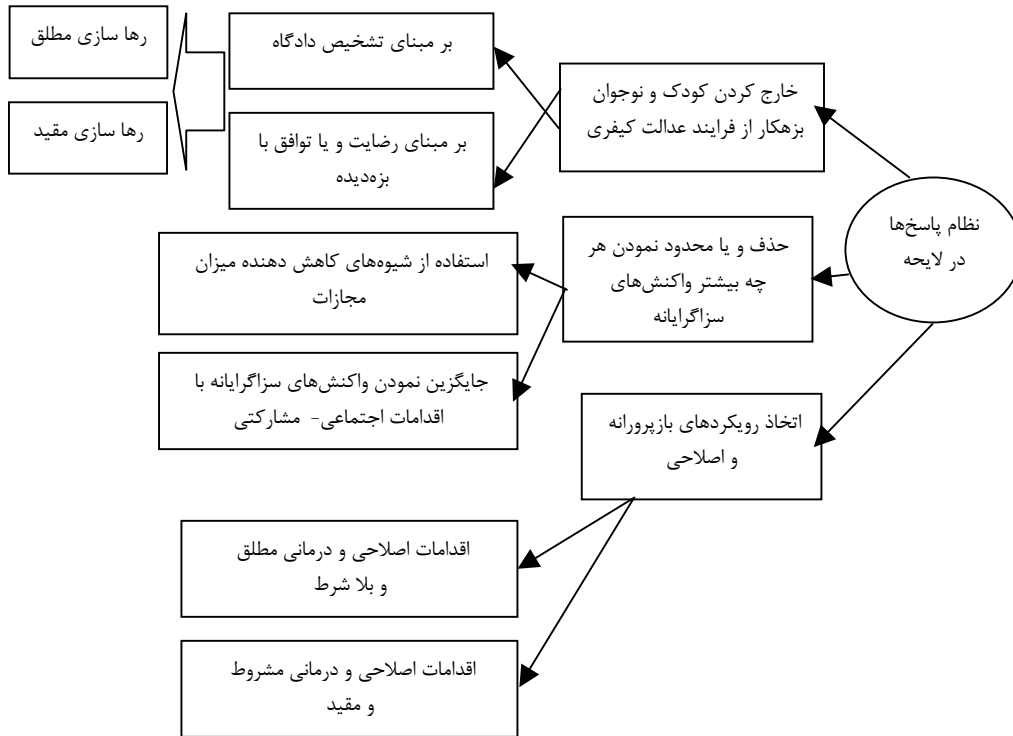
مقدمه

سیاست‌گذاری جنایی با هدف پاسخ‌دهی به آسیب‌های مختل‌کننده نظم اجتماعی صورت می‌پذیرد. با این وجود، بنابر طبیعت مداخله‌گر چنین برنامه‌ریزی‌هایی در فرایند روابط اجتماعی، همواره می‌توان زایش‌گونه‌های جدیدی از آسیب را به دنبال اجرای سیاست‌های یاد شده ملاحظه نمود.

بر این اساس، شاید بتوان مهم‌ترین تمایز میان سیاست‌گذاری‌های موفق با برنامه‌ریزی‌های ناموفق را نه در ایجاد یا عدم ایجاد آسیب که در نوع و میزان معضلاتی دانست که از اجرای آن‌ها حاصل می‌گردد. چرا که آسیب‌زایی سامانه پاسخ‌دهی در اغلب موارد، امری گریزناپذیر و غیرقابل اجتناب است.

لایحه رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان (به عنوان بخشی از سیاست پاسخ‌دهی نظام قضایی در برابر رفتارهای مجرمانه صغار) نیز از این قاعده مستثنا نبوده، علاوه بر رفع برخی از مشکلات جاری در این حوزه، زمینه ظهور طیف جدیدی از آسیب‌ها و مشکلات را فراهم خواهد نمود.

در راستای آسیب‌شناسی سامانه پاسخ‌ها در لایحه، ضروری است در ابتدا شیوه‌های پاسخ‌دهی به کار گرفته شده مورد شناسایی قرار گیرند.
نظام پاسخ‌دهی ارائه شده در این لایحه بر مبنای سه رویکرد کلان ذیل تنظیم یافته است:



بر اساس سه محور مبنایی یاد شده، تلاش می‌شود تا سامانه پاسخ‌دهی پیشنهادی در این لایحه مورد نقد و بررسی قرار گیرد.*

گفتار نخست - خارج نمودن کودک و نوجوان بزهکار از فرایند عدالت کیفری

تحت راهبرد رهاسازی، تلاش می‌شود تا کودک و نوجوان بزهکار بدون دریافت هرگونه پاسخی در قبال رفتار مجرمانه‌اش از فرایند عدالت کیفری خارج گردد.

مشروعیت و توجیه لازم جهت اعمال سیاست رهاسازی از تشخیص دادگاه در عدم لزوم ارائه واکنش در قبال رفتار مجرمانه با توجه به وضعیت خاص بزهکار و همچنین از رضایت و یا توافق بزه‌دیده با بزهکار حاصل می‌آید.

با فراهم گردیدن شرایط لازم جهت اجرای سیاست رهاسازی بر مبنای هر یک از دو مؤلفه مورد بحث، دادگاه اقدام به خارج نمودن کودک و یا نوجوان بزهکار از فرایند عدالت کیفری نموده، مرتکب را تحت یکی از دو رژیم رهاسازی مطلق و یا مقید قرار خواهد داد. در رهاسازی مطلق، رهایی کودک و نوجوان بزهکار بی‌قید و شرط خواهد بود. در رهاسازی مشروط، شخص بزهکار با شرط عدم ارتکاب جرم، از فرایند عدالت کیفری خارج خواهد شد. به نحوی که در صورت ارتکاب مجدد جرم، دادگاه علاوه بر اتخاذ تصمیم نسبت به جرم ارتكابی، در ارتباط با جرم پیشین وی که رسیدگی به آن معلق گردیده بود نیز حکم مقتضی را صادر خواهد نمود.

موارد استفاده از راهبرد رهاسازی در لایحه و آسیب‌های ناشی از آن، به شرح ذیل است:

خارج کردن کودک و نوجوان بزهکار از فرایند عدالت کیفری بر مبنای تشخیص دادگاه:
 وفق ماده ۱۵ لایحه، «دادگاه و یا دادسرا می‌تواند در جرایمی که فاقد شاکی و یا مدعی خصوصی است، در صورتی که مجازات جرم ارتكابی کمتر از سه سال حبس و یا سایر مجازات‌های تعزیری باشد، با ملاحظه شخصیت مرتکب و وضعیت او، تعقیب را موقوف و یا معلق نماید». مطابق این ماده، دادگاه می‌تواند حسب تشخیص خود، کودک و یا نوجوان بزهکار را تحت رویکرد رهاسازی مطلق (قرارهای موقوفی) و یا مشروط (تعلیق تعقیب) از فرایند عدالت کیفری خارج نماید.

در ارتباط با رهاسازی مطلق (قرار موقوفی تعقیب) به نظر می‌رسد که مبنای اعطاء چنین اختیاری به مقامات قضایی که منجر به خروج بی‌قید و شرط کودک و نوجوان بزهکار از فرایند عدالت کیفری می‌گردد، تبعیت نویسندگان لایحه از نظریه‌ای است که کاهش حداکثری مداخلات قانونی را عاملی در جهت کاستن از میزان تکرار جرم، تلقی می‌نمایند. بر طبق این دیدگاه، مداخلات قانونی با ایجاد یک هویت مجرمانه باعث بروز انحرافات ثانوی در میان مرتکبین می‌شود. با این حال فرضیه یاد شده که طرفداران نظریه برجسب‌زنی آن را ارائه نموده‌اند، از سوی محققین متعددی مردود شناخته شده است. به عنوان نمونه، مطابق داده‌های حاصل از پژوهش مک کورد، ۵۱ درصد از نوجوانانی که مورد تعقیب و پاسخ‌دهی نظام قضایی قرار نگرفته‌اند، حداقل یک بار دیگر مرتکب جرم شدند حال آن‌که تکرار جرم صرفاً در ۲۳ درصد از نوجوانان بزهکاری که در معرض تعقیب و واکنش نظام عدالت کیفری واقع شدند، مشاهده شد (دادستان، ۱۳۸۶). بدیهی است که خاتمه دعوی مطرح شده بر علیه کودک و یا نوجوان بزهکار بدون آن‌که وی درگیر فرایند مجازات گردد، امر مطلوبی به شمار می‌آید. با این وجود، رها کردن بی‌قید و شرط مرتکب، نه تنها نمی‌تواند بر رشد اخلاقی کودک اثر مثبتی داشته باشد که زمینه تخریب وی را فراهم خواهد نمود. افراط در اغماض و تسامح نسبت به

اعمال و رفتارهای نابهنجار کودکان و نوجوانان، یکی از علل عمده به فساد کشیده شدن ایشان است (گسن، ۱۳۷۴).

هرچند که طی ماده یاد شده، این امکان نیز فراهم گردیده است که قاضی رسیدگی‌کننده به عوض موقوفی تعقیب، قرار تعلیق تعقیب را با لحاظ حق دستگاه عدالت کیفری بر تعقیب مجدد بزهکاران تکرارکننده جرم، صادر نماید (تبصره ماده ۱۵)^۱. امری که می‌توان از آن به عنوان رهاسازی مشروط شخص بزهکار از فرایند عدالت کیفری یاد نمود. با این وجود، قرار یاد شده از معایب مبنایی برشمرده شده در خصوص رهاسازی مطلق مبری نمی‌گردد. در این قرار نیز دادگاه و یا دادسرا از کمترین اختیاری به منظور نظارت بر اعمال کودک و نوجوان بزهکار برخوردار نبوده، مرتکب بدون برخورداری از هرگونه محدودیتی در ارتباط با حقوق و یا آزادی‌هایش، در جامعه رها می‌گردد. بدین ترتیب نه الگوی رفتاری مناسبی به بزهکار ارائه می‌شود و نه به نحو مؤثری از ارتکاب رفتارهای پرخطر منع گردیده و یا حداقل زمینه ارتکاب مجدد جرم از وی سلب می‌شود. پیش‌بینی امکان تعقیب مجدد صغار بزهکار در صورت ارتکاب مجدد جرم نیز از معایب این قرار نمی‌کاهد. چرا که مداخله دستگاه عدالت کیفری در مقطعی صورت می‌پذیرد که انحراف شخصیت صغیر بزهکار به درجه‌ای بحرانی رسیده و پس از ارتکاب مجدد جرم، دستگیر شده است. در این وضعیت تقابل نظام عدالت کیفری با بزهکارانی که به ارتکاب جرم خو گرفته، تمایل به نقض قانون به بخشی از شخصیت ایشان مبدل شده است، کمترین میزان تأثیر و بازدارندگی را به دنبال خواهد داشت.

با توجه به وجود طیف نسبتاً گسترده‌ای از اقدامات دادگاه در قبال صغار بزهکار در لایحه (مواد ۴۳ و ۳۲) و خفیف بودن بسیاری از موارد ذکر شده نظیر اشتغال به تحصیل در یک مؤسسه آموزشی و فرهنگی و یا حرفه‌آموزی (بند ۲ ماده ۴۳)، هم‌چنین با در نظر داشتن پیش‌بینی شرط نظارت مددکار اجتماعی بر طفل بزهکار و لزوم دریافت گزارش از وی در قرار تعویق صدور حکم، (ماده ۲۵) این ابهام به‌وجود می‌آید که استدلال نویسندگان لایحه در عدم تسری الزامات یاد شده به این دو قرار چه بوده است؟

متأسفانه با وجود ایرادات برشمرده شده، راهبرد رهاسازی بر مبنای تشخیص دادگاه، در برخی دیگر از مواد لایحه نیز مورد استفاده قرار گرفته است. از جمله این موارد، می‌توان به تعلیق ساده اجرای مجازات، مندرج در مواد ۴۳ و ۴۱ اشاره نمود. مطابق مواد یاد شده، دادگاه می‌تواند قرار تعلیق اجرای مجازات را به شکل ساده و بدون تحمیل دستورها و تکالیف تربیتی و اصلاحی نسبت به کودک و نوجوان بزهکار صادر نماید. تنها الزام تحمیلی دادگاه نسبت به بزهکار، عدم ارتکاب جرم مجدد طی دوره زمانی اجرای تعلیق است (ماده ۴۵). بدین ترتیب، کودک و نوجوان بزهکار با طیفی از مشکلات روحی و روانی و با برخورداری از شخصیت منحرفی که به تدریج به درجه فساد آن نیز افزوده می‌شود، با رأفت دستگاه قضایی، به جامعه بازگردانده خواهد شد.

خارج نمودن کودک و نوجوان بزهکار از فرایند عدالت کیفری بر مبنای رضایت و یا توافق با بزه‌دیده^۲: طی مواد ۱۷ و ۱۶ لایحه، امکان موقوف و یا معلق نمودن تعقیب کیفری مرتکب در کلیه جرائم قابل گذشت بر مبنای اعلام رضایت شاکی خصوصی و یا سازش طرفین با یکدیگر در هر مرحله از فرایند رسیدگی و یا اجرای حکم مورد پیش‌بینی قرار گرفته است. با لحاظ این امر که کلیه جرائم تعزیری و بازدارنده حسب ماده ۳۰ قابل گذشت تلقی گردیده‌اند، دایره شمول مواد یاد شده بسیار گسترده و وسیع است.

بدون تردید تأکید بر رویکردهای ترمیمی و تلاش در جهت جبران خسارات وارده به بزه‌دیدگان، یکی از نوآوری‌های مثبت لایحه حاضر است. امری که علاوه بر التیام آلام زیان‌دیدگان از جرم می‌تواند به بازسازی شخصیت کودکان و نوجوانان بزهکار نیز کمک شایانی نماید. با این وجود، قابل گذشت دانستن کلیه جرائم تعزیری و بازدارنده و متعاقب آن، ملزم نمودن دادگاه به صدور قرار موقوفی و یا تعلیق تعقیب به جهت رضایت و یا توافق بزهکار با بزه‌دیده، امری غیرقابل پذیرش است.

با تدوین مواد یاد شده، به طور ضمنی شاکی و مدعی خصوصی تعیین‌کننده میزان خطرناکی مرتکب گردیده‌اند. در واقع، میزان خطرناکی کودک و یا نوجوان بزهکار نه بر مبنای نوع جرائم ارتكابی (در حیطه جرائم تعزیری و بازدارنده) و یا حالت و وضعیت نامتعادل مرتکب بلکه بر مبنای نظر و دیدگاه بزه‌دیده، تعیین می‌شود. به نحوی که با اعلام رضایت و یا توافق شاکی خصوصی با بزهکار، عدم وجود هرگونه خطری از جانب مرتکب برای اجتماع به اثبات خواهد رسید. دستگاه عدالت کیفری نیز به غیر از تلاش در جهت جلب رضایت شاکی و یا توافق طرفین با یکدیگر وظیفه دیگری نداشته، به عنوان مجری دستورات شاکی پرونده، مکلف به صدور قرار موقوفی و یا تعلیق تعقیب می‌گردد. تنها اختیار دادگاه و یا دادسرای رسیدگی‌کننده، انتخاب یکی از دو قرار یاد شده است که همان‌گونه که پیش از این نیز بیان گردید، در عمل تفاوت چندانی از حیث رهاسازی شخص بزهکار در جامعه با یکدیگر ندارند.

با مقایسه دامنه شمول سیاست رهاسازی بر مبنای رضایت و یا توافق با بزه‌دیده با رهاسازی کودک و نوجوان بزهکار بر مبنای تشخیص دادگاه، می‌توان جنبه‌های دیگری از نارسایی سامانه تنظیمی را مشاهده نمود. بدین ترتیب که در جرائم دارای شاکی خصوصی (در سطح مجازات‌های تعزیری و بازدارنده) دایره صدور قرارهای مورد اشاره، فاقد هرگونه حیطه و دایره محدودکننده‌ای است. این در حالی است که صدور این‌گونه قرارها در سطح جرائم بدون قربانی تا سقف معینی از مجازات محدود گردیده است^۳. در واقع، تشخیص دادگاه در خصوص مقتضی بودن خروج کودک و نوجوان بزهکار از فرایند عدالت کیفری، محدود به جرائم نسبتاً سبک با میزان معینی از مجازات گردیده است و حال آن‌که دیدگاه و نظر بزه‌دیده در کلیه جرائم تعزیری و بازدارنده می‌تواند منجر به خروج بزهکار از این فرایند گردد.

گفتار دوم - حذف و یا محدود نمودن حداکثری واکنش‌های کیفری

دومین راهبرد مورد استفاده نویسندگان لایحه در تنظیم سامانه پاسخ‌ها، کاستن حداکثری از دامنه واکنش‌های کیفری بوده است. در این راستا از یک‌سو از رویکرد جایگزینی و از سوی دیگر از سیستم حذف‌کننده و کاهنده ضمانت اجرای کیفری استفاده گردیده است.

رویکرد جایگزینی: با استفاده از پاسخ‌های جایگزین تلاش شده است تا ضمن ارائه واکنش مناسب در قبال رفتارهای مجرمانه نوجوانان، از معایب واکنش سالب آزادی که منجر به بروز آثار سوء روانی و تربیتی بر شخص بزهکار می‌گردد و همچنین مشکلات کیفر جزای نقدی که بزهکاران غیرمتمکن و فقیر را در مضیقه قرار می‌دهد، جلوگیری به عمل آید. مطابق تبصره‌های ۳ و ۱ ماده ۳۳، دادگاه می‌تواند به جای اعزام نوجوان بزهکار به کانون اصلاح و تربیت (در مواردی که سقف مجازات تا یک سال تعیین شده است) و یا محکومیت به پرداخت جزای نقدی، حکم به انجام خدمات عمومی و یا اقامت در منزل صادر نماید. جایگزین‌های یاد شده، چنانچه به درستی و با شناخت شخصیت کودک مورد استفاده محاکم قرار گیرد، اعمال آن‌ها می‌تواند آثار مثبت و قابل قبولی را بر مجرم باقی بگذارد. با این وجود در ارتباط با خدمات عمومی نگرانی فزاینده‌ای در خصوص چگونگی به‌کارگیری نوجوانان یاد شده در مشاغل مورد نظر وجود دارد. چنانچه نوع خدمت تحمیلی متناسب با شخصیت بزهکار نبوده و همچنین در وضعیتی که نهادهای مجری در این رابطه مساعدت لازم را با مرجع قضایی به عمل نیاورند و دادگاه نیز بر چگونگی روند اجرای رأی صادره به نحو شایسته‌ای نظارت ننماید، انجام خدمات یاد شده نه تنها موجب بهبود وضعیت نامناسب روانی و اجتماعی بزهکار نمی‌گردند که حتی آن را تشدید خواهند نمود. همین امر موجب شده است تا در برخی از نظام‌های عدالت کیفری همچون بریتانیا، قواعد ویژه‌ای در خصوص چگونگی اعمال خدمات یاد شده به منظور حصول اطمینان از مقتضی بودن تعیین این کیفر و همچنین متناسب بودن نوع خدمات تحمیلی با وضعیت بزهکار، تنظیم گردد (مهر، ۱۳۸۵).

اقامت در منزل نیز چنانچه بدون احراز وجود آثار تنبیهی و همچنین حصول اطمینان از اجرای واقعی آن نسبت به نوجوان بزهکار اعمال گردد، به غیر از تجرّی مرتکب و عمیق‌تر شدن فساد در شخصیت وی، نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت.

می‌بایست به این نکته توجه شود که به جهت کمبود نیروی متخصص قضایی در حوزه کودکان و نوجوانان بزهکار و همچنین فراهم نبودن زمینه‌های مشارکت والدین، نهادها و مراجع ذی‌ربط، بروز آسیب‌های یاد شده چندان دور از انتظار نخواهد بود.

رویکرد حذف‌کننده و کاهنده: در سطح رویکرد حذف‌کننده و کاهنده، نویسندگان لایحه به جهت ماهیت سرکوب‌گر و سزاگرایانه واکنش‌های کلاسیک نظام عدالت کیفری در برابر کودکان و

نوجوانان بزهکار، اقدام به حذف مجازات شلاق و محدودیت هرچه بیشتر در شرایط اعمال و همچنین شدت کیفرهای سالب آزادی و مالی در ارتباط با صغار بزهکار نموده‌اند.

حسب تبصره ۱ ماده ۳۲ لایحه، اعزام کودکان ۱۲ ساله و کمتر از آن به کانون اصلاح و تربیت ممنوع است. طبق بند هـ همین ماده، حداکثر طول دوران نگهداری از کودکان و نوجوانان بزهکار بیش از ۱۲ تا ۱۵ ساله در کانون اصلاح و تربیت نیز یک‌سال مقرر گردیده است. همچنین مطابق بندهای سه‌گانه ماده ۳۳ مدت نگهداری نوجوان ۱۵ تا ۱۸ سال نیز در کانون اصلاح و تربیت حسب میزان مجازات قانونی جرائم ارتكابی، درجه‌بندی و به ترتیب تا یک سال برای جرائم مستوجب تا سه سال حبس، شش ماه تا سه سال برای جرائم مشمول، بیش از سه سال حبس و در نهایت دو تا هشت سال در ارتباط با اعمال مجرمانه با کیفر قانونی اعدام و یا حبس ابد، تعیین گردیده است. در واقع تدوین‌کنندگان لایحه با آگاهی از آثار سوء و نامطلوب کانون‌های اصلاح و تربیت بر کودکان و نوجوانان بزهکار، تلاش نموده‌اند که طول دوران نگهداری این‌گونه اشخاص در مراکز یاد شده را به حداقل دوران ممکن کاهش دهند. خطوط کلی سیاست یاد شده در کاهش زمینه استفاده از کانون اصلاح و تربیت به عنوان واکنش نظام عدالت کیفری در قبال اطفال و نوجوانان بزهکار تا جایی که منجر به حذف موارد غیرضروری و منع اعزام کوتاه مدت اشخاص به این‌گونه مراکز گردد، امری پذیرفتنی است. چرا که کانون‌های اصلاح و تربیت معمولاً وضعیت بزهکاران را به مراتب وخیم‌تر می‌نمایند. مؤسسات یاد شده، بیشتر جوانان را آماده می‌کنند تا در آینده جنایتکار شوند. برخی تحقیقات صورت گرفته، مؤید این امر است که حداقل ۶۰ تا ۷۰ درصد اشخاصی که مدتی را در کانون اصلاح و تربیت به‌سر برده‌اند بعد از آزادی مجدداً دست به ارتکاب جرم زده‌اند (ماسن، ۱۳۶۸).

با این وجود، می‌بایست این نکته را نیز مدنظر قرار داد که اتخاذ سیاست مسامحه‌گر و اغماض‌کننده‌ای که امکان اعزام بزهکاران خطرناک به کانون‌های اصلاح و تربیت را حتی در صورت ارتکاب جرائم سنگین و شدید منتفی می‌سازد نیز به همان میزان صدور بی‌رویه احکام سالب آزادی، خطرناک خواهد بود. ممنوعیت مطلق اعزام کودکان ۱۲ سال و کمتر از آن به کانون اصلاح و تربیت یکی از پیشنهادات نامطلوب لایحه مورد بحث است. به نظر می‌رسد که مطابق تصور نویسندگان لایحه، اطفال ۱۲ ساله و کمتر از آن، هیچ‌گاه قادر به ارتکاب جرائم بسیار شدید نیستند. امری که شواهد تجربی بسیاری بر علیه آن وجود دارد.^۵ «برخی بررسی‌ها نشان می‌دهند که بروز نخستین علائم وخیم در مورد رفتار ضد اجتماعی بین سنین ۵ تا ۷ سال و نزد کسانی که جزء نوجوانان بزهکار ثابت قدم شده‌اند، نادر نیست» (گسن، ۱۳۷۴). لازم است تا با حفظ اصل ممنوعیت اعزام اطفال یاد شده به کانون اصلاح و تربیت، این امکان نیز فراهم گردد که در جرائم سنگینی هم‌چون قتل، ایجاد حریق عمدی منجر به صدمات جسمانی و... کودکان بزهکار به کانون اصلاح و تربیت اعزام و در آن‌جا تحت نظارت و مراقبت قرار گیرند.^۶

تعیین حداکثر دوره زمانی ۱ سال برای نگهداری کودکان و نوجوانان ۱۲ تا ۱۵ ساله در کانون اصلاح و تربیت در کلیه جرائم دارای مجازات قانونی سه سال یا بیش از سه سال حبس، بدون لحاظ نوع جرم ارتكابی شخص بزه‌کار، (بند ه ماده ۳۲) بی‌تردید شرایط بسیار دشواری را برای اجتماع در برابر مخاطرات ناشی از مرتکبین جوان جرائم سنگین ایجاد می‌نماید. در نظر طراحان لایحه، هیچ‌گونه تمایزی میان گونه‌های مختلف جرائم تعزیری از آتش‌افروزی در اماکن مسکونی تا ارتكاب سرقت‌های مسلحانه وجود ندارد.

لازم به ذکر است که بزهکاری کودکان و نوجوانان همواره مشتمل بر ارتكاب ناخواسته رفتارهای مجرمانه خفیف و قابل اغماض نیست. در میان کودکان و نوجوانان بزه‌کار، گروهی وجود دارند که از خصوصیات آن‌ها، بزهکاری پیش‌رس و در عین حال مستمر است. اشخاصی که می‌توان از آن‌ها تحت عنوان مافوق بزه‌کاران و شکارچیان قهار یاد کرد (گسن، ۱۳۷۰).^۷ چنین اشخاصی در دوران بزرگسالی نیز تمایل شدیدی را به ارتكاب جرم از خود نشان می‌دهند. برخی از مطالعات صورت گرفته مبین این واقعیت است که حداقل یک سوم همه مجرمان در طبقه اشخاص دارای شخصیت ضداجتماعی جای می‌گیرند. ویژگی اساسی قابل مشاهده در شخصیت‌های ضداجتماعی، شامل پیشینه‌ای از رفتارهای مستمر و مزمن تجاوز به حقوق دیگران است که قبل از ۱۵ سالگی آغاز شده و تا دوران بزرگسالی تداوم می‌یابد (ساراسون و دیگران، ۱۳۸۳).

به نظر می‌رسد نظام عدالت کیفری می‌بایست با تفکیک مجرمان کودک و نوجوان معمولی از بزهکاران خطرناک، ایشان را تحت دو نظام پاسخ‌دهی حداقلی و حداکثری از حیث اقدامات سالب و یا محدودکننده آزادی قرار دهد.

در ارتباط با نوجوانان بیش از ۱۵ تا ۱۸ سال، دیدگاه واقع‌بینانه‌تری اتخاذ گردیده است. به نحوی که گونه‌ای از درجه‌بندی پاسخ‌های کیفری را در قبال ایشان می‌توان ملاحظه نمود. با این وجود، تعیین دوران نگهداری شش ماه تا سه سال در کانون اصلاح و تربیت برای ارتكاب مطلق جرائم با مجازات قانونی بیش از سه سال حبس و مدت ۲ تا ۸ سال سلب آزادی برای جرائم مشمول اعدام و حبس ابد، چندان موجه به نظر نمی‌رسد. می‌بایست تنظیم‌کنندگان لایحه به این امر توجه می‌نمودند که بزهکاران مورد بحث، نه کودکان خردسال که نوجوانانی‌اند که قادر به ارتكاب طیف گسترده و متنوعی از جرائم بسیار خشن هم‌چون آتش‌افروزی، سرقت‌های بانندی و مسلحانه، نهب و غارت و ده‌ها عنوان مجرمانه مهم دیگر هستند. بر این اساس لازم است تا حداقل و حداکثرهای تعیین شده با واقع‌بینی بیشتری مورد بازبینی قرار گیرند. تصور مناسب و مقتضی بودن نگهداری دو ساله یک مجرم ۱۸ تا ۱۵ سال در کانون اصلاح و تربیت در ارتباط با ارتكاب جرمی که مجازات قانونی آن اعدام و یا حبس ابد است، به سهولت امکان‌پذیر نیست.

صرف‌نظر از انتقادات وارده به مواعد تعیین شده، با تنظیم ماده ۳۹ لایحه، قاضی رسیدگی‌کننده اختیار مطلق تخفیف و کاهش مدت نگهداری در کانون اصلاح و تربیت را کسب نموده است. این امر منجر به شناور شدن مواعد مورد اشاره و امکان تقلیل حداکثری آن‌ها بنابر تشخیص دادگاه گردیده است. بدین ترتیب، مقام قضایی می‌تواند بدون لحاظ شدت جرم ارتكابی و وضعیت مخاطره‌آمیز مرتکب، مجازات کودک و نوجوان بزهکار را تا هر میزانی تخفیف دهد. اطلاق ماده یاد شده در ارتباط با نوجوانان مرتکب قتل عمد و یا قطع و نقص عضو که حسب مندرجات ماده ۳۵ با بروز شبهه در رشد و کمال عقل از کیفر قصاص مبرا و مشمول بندهای سه‌گانه ماده ۳۲ (نگهداری در کانون اصلاح و تربیت) می‌شوند، ابعاد وخیم‌تری به خود خواهد گرفت. بر مبنای کدام معیار علمی و یا تحقیقاتی می‌توان چنین اختیار بی‌حد و حصری را به دستگاه قضایی واگذار نمود؟ آیا مناسب‌تر نبود که با توجه به شدت جرائم و میزان خطرناکی مجرمین یاد شده، این اختیار محدود گردیده و یا حداقل سقف و میزانی برای آن تعیین گردد؟ در وضعیتی که کمبود محسوس قضات متخصص در زمینه اطفال بزهکار به روشنی در کشور مشاهده می‌گردد، چگونه می‌توان چنین اختیارات گسترده و وسیعی را به مقامات رسیدگی‌کننده تفویض نمود؟

تحدید دامنه نظام پاسخ‌دهی کیفری تنها به موارد یاد شده محدود نمی‌گردد. حسب مواد ۳۷ و ۳۸ لایحه تنظیمی، اعمال مقررات تعدد مادی مبنی بر جمع مجازات‌ها در سطح جرائم مستلزم تعزیر و یا کیفر بازدارنده مطلقاً ممنوع گردیده، صرفاً امکان تعیین کیفر اشد در ارتباط با طفل و یا نوجوان بزهکار وجود دارد. هم‌چنین به طور کلی رعایت قواعد تکرار جرم و تشدید مجازات اشخاص یاد شده نیز منع شده است.

اساساً یکی از بهترین شیوه‌های شناخت مجرمین خطرناک، توجه به تعداد جرائم ارتكابی و به ویژه سوابق مجرمانه ایشان است. نویسندگان لایحه با منع رعایت مقررات تشدیدکننده کیفر در قبالی این دسته از مجرمین، سامانه پاسخ‌دهی یکسانی را در برابر بزهکاران معمولی و خطرناک ارائه نموده‌اند. این در حالی است که «تجزیه و تحلیل جرم‌شناسی صغار بزهکار نشان می‌دهد که تمام صغار به یک مدل پاسخ نمی‌دهند. اگر حالت بزهکاری در میان اکثریت صغار یک نوع حادثه در خط سیر اجتماعی و شکل‌گیری شخصیت آن‌هاست. مع‌الوصف فساد شخصیت در شماری از آن‌ها عمیق‌تر بوده و موجب تبه‌کاری می‌شود» (گسن، ۱۳۷۰). تکرارکنندگان کودک و نوجوان با ارتکاب مجدد اعمال مجرمانه این امر را به اثبات می‌رسانند که اقدامات اصلاحی و یا تسامح و مدارای دستگاه عدالت کیفری نه تنها منجر به باز اجتماعی شدن ایشان نگردیده که باعث تجری آن‌ها در ارتکاب جرائم بسیار شدیدتر نیز شده است. به همین جهت اگرچه تحقیقات علمی نشان‌دهنده آن است که «محبوس کردن به قصد درمان اصلاحی غالباً در نهایت به رفتار نامطلوب‌تر اجتماعی منجر می‌شود.

با این وجود، طرفداران این تفکر تقریباً در همه موارد معتقدند که احتمالاً نگهداری در مراکز برای گروه کوچکی از مجرمان شاید عمدتاً کسانی که به تکرار جرم شهرت دارند، شیوه بسیار مطلوبی به‌شمار آید» (کارتلیج و میلبرن، ۱۳۶۹). بدین ترتیب با حذف قواعد یاد شده عملاً امکان هرگونه اقدام اساسی‌ای نسبت به کودکان و نوجوانان یاد شده از دادگاه سلب گردیده است. تشدید برخورد نظام عدالت کیفری در قبال تکرارکنندگان جرم امری است که در اغلب نظام‌های حقوقی مورد پذیرش قرار گرفته است. از جمله در فرانسه مطابق قانون پیشگیری از بزهکاری سال ۲۰۰۷ این اختیار به دادگاه اطفال اعطاء شده است تا به این دلیل که اعمال ارتكابی مشتمل بر ورود لطمه عمدی به حیات، تمامیت جسمانی و یا روانی قربانی بوده و در حالت تکرار جرم ارتكاب یافته است، بدون استناد به عذر تخفیف‌دهنده صغارت، مجازات مرتکب را تعیین نماید (بن فیس، فیلیپ، ۱۳۸۶).

در خاتمه می‌توان بیان داشت که با اذعان بر پذیرش لزوم تدوین سامانه پاسخ‌ها بر مبنای تسامح و اغماض و تحدید حداکثری دامنه واکنش‌های کیفری در قبال رفتارهای مجرمانه کم اهمیت و هم‌چنین مرتکبین اتفاقی و ناخواسته، لازم است تا در برابر کودکان و نوجوانان بزهکاری که از درجه فساد و میزان خطرناکی قابل ملاحظه‌ای برخوردار هستند و هم‌چنین در قبال جرائم سنگین و بسیار شدید، نظام پاسخ‌دهی سخت‌گیرانه‌تری تشکیل گردد. در این راستا، کاهش حداقل سن اعزام به کانون اصلاح و تربیت، افزایش طول دوران سلب آزادی، واگذاری اختیارات قضایی لازم به منظور تشدید مجازات و الزامی نمودن آن در موارد خاص به ویژه نسبت به تکرارکنندگان جرم و هم‌چنین محدود نمودن حداکثری اختیارات قضات در تخفیف و کاهش میزان مجازات‌های تعیینی، می‌تواند مورد توجه قرار گیرد.

گفتار سوم - اتخاذ رویکردهای بازپرورانه و اصلاحی

آخرین راهبرد مورد استفاده نویسندگان در این لایحه به منظور پاسخ‌دهی به جرائم اطفال و نوجوانان، به‌کارگیری شیوه‌های متعددی در راستای باز اجتماعی کردن بزهکاران مورد بحث است. اقدامات اصلاحی و درمانی بر مبنای طبیعت انعطاف‌پذیر کودکان و نوجوانان و با هدف حذف رفتارهای ضداجتماعی و ترمیم شخصیت ایشان ارائه می‌گردند. با وجود برخورداری رویکردهای اصلاحی از حمایت گسترده سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی و ترویج و توسعه آن در سطح اسناد بین‌المللی حقوق بشر، می‌بایست به این امر توجه نمود که شکست تدابیر اصلاحی در پاسخ‌دهی به جرائم اطفال و نوجوانان حسب بسیاری از تحقیقات صورت گرفته به اثبات رسیده است. مارتین‌سان در مقاله‌ای تحت عنوان چه روشی مؤثر است؟ بیان داشت «سواى موارد اندک، مجزا و استثنائی، تلاش‌هایی که به منظور درمان و اصلاح انحراف رفتاری مجرمین جوان صورت پذیرفته

است کمترین تأثیری بر جلوگیری از تکرار جرم نداشته است. پژوهش‌های گلدستاین و پالمر (۱۹۷۶) نیز ثابت نمود که اعمال این فرضیه که درمان‌های مشخصی از توانایی لازم برای حذف تفاوت‌های اساسی میان افراد برخوردار بوده و می‌توانند به گروه‌های نامتجانس بیماران کمک کنند، در مورد نوجوانان پرخاشگر و بزهکار به‌گونه‌ای خاص اشتباه بوده است» (کارتلج و میلبرن، ۱۳۶۹). در پژوهش دیگری نیز میزان ارتکاب جرائم گروهی از نوجوانان بزهکار که به عنوان گروه درمان در معرض انواع اقدامات درمانی و اصلاحی قرار گرفته بودند با میزان ارتکابی گروه دیگری از بزهکاران نوجوان که به عنوان گروه شاهد، تحت هیچ‌گونه اقدام درمانی قرار نگرفته بودند، سنجیده شد. نتیجه حاصله نه تنها منفی بلکه ضد و نقیض نیز به نظر رسید. نه تنها به کار بستن اقدامات درمانی و اصلاحی در مورد گروه درمان منجر به کاهش شواهد بزهکاری نگردید بلکه به میزان اندکی، میزان بزهکاری گروه شاهد که در معرض هیچ‌گونه اقدام درمانی خاصی قرار نگرفته بودند، کاهش پیدا کرد (ایسینک، ۱۳۷۵). با این حال برخی از پژوهشگران، ناتوانی برنامه‌های اصلاحی از بازاجتماعی کردن کودکان و نوجوانان بزهکار را ناشی از نامطلوب بودن شیوه‌های مورد استفاده و یا ارائه دیر هنگام آن‌ها دانسته، معتقد به کارآیی اقدامات مورد بحث هستند. صرف‌نظر از این امر، در فرض پذیرش کارایی پاسخ‌های یاد شده، می‌توان به این نتیجه رسید که خدمات درمانی و اصلاحی، صرفاً تحت شرایط کاملاً کنترل شده و با صرف هزینه و فراهم نمودن امکانات و تسهیلات کافی قادر به ارائه نتایج قابل قبولی خواهند بود، امری که حصول به آن تحت شرایط کنونی دستگاه قضایی، با لحاظ محدودیت‌های تخصصی و مالی فعلی، بسیار بعید و دور از ذهن به نظر می‌رسد.

با محوریت قرار دادن رویکردهای اصلاحی، این احتمال وجود دارد که علی‌رغم صرف هزینه‌های کلان، نه تنها نتایج قابل قبولی کسب نگردد که اجرای برنامه‌های یاد شده، فرصت ارتکاب جرائم جدیدی را نیز به بزهکار دهد.

اقدامات اصلاحی به‌کار گرفته شده در لایحه را می‌توان به دو طیف اقدامات بلاشرط و مشروط تقسیم کرد:

اقدامات بلاشرط: اقدامات بلاشرط مجموعه‌ای از پاسخ‌های نظام عدالت کیفری با ماهیت اصلاحی و تربیتی هستند که تأثیرگذاری و مؤثر بودن آن‌ها توسط سیاست‌گذار فرض گردیده است. در این‌گونه از اقدامات، نظام پاسخ‌دهنده واکنش خود در قبال شخص بزهکار را حسب نتایج کسب شده از آن‌ها تنظیم نمی‌نماید. طی بندهای ۱ تا ۵ قسمت الف ماده ۳۲، دادگاه می‌تواند در ارتباط با کودک و نوجوان بزهکار تصمیماتی به منظور اعزام کودک به یک مؤسسه آموزشی، ترک اعتیاد، ممانعت از معاشرت طفل با افراد غیرصالح و در نهایت جلوگیری از رفت و آمد کودک به اماکن معینی^۸ را اتخاذ نماید. دستوراتی از این قبیل نسبت به نتیجه و تأثیر حاصله بر وضعیت شخص بزهکار کاملاً بلاشرط هستند. بدین مفهوم که تأثیرگذاری و یا عدم اثربخشی دستورات یاد شده در اصلاح و باز اجتماعی

کردن طفل بزهکار، هیچ‌گونه اثری بر پاسخ ارائه شده توسط دستگاه عدالت کیفری نخواهد داشت. دادگاه رأی خود را صادر کرده و از نتایج تصمیم اتخاذ شده به کلی برکنار خواهد بود. فراتر از این امر، حتی اجرا و یا عدم اجرای دستورات دادگاه نیز مؤثر در اقدامات مرجع قضایی نخواهد بود. چنانچه مرتکب، دستورات دادگاه را رعایت نکند و یا پس از مدت کوتاهی از استمرار آن خودداری نماید، چه اقدامی را می‌توان بر علیه وی صورت داد؟ حکم پرونده صادر و مشمول اعتبار امر مختومه گردیده است و نقض دستورات یاد شده (به استثناء الزام کودک و نوجوان به ترک اعتیاد) ماهیتاً جرم محسوب نمی‌شوند تا قابل پیگیری و تعقیب گردند.^۹

مشابه چنین دستوراتی طی بندهای ۲ تا ۷ ماده ۴۳ در باب تعلیق مشروط اجرای مجازات نیز پیش‌بینی شده است. هرچند که برخلاف ماده پیشین، نفس اجرای دستورات دادگاه دارای ضمانت اجرا بوده با نقض آن‌ها، کودک و نوجوان بزهکار وفق ماده ۴۴ در معرض اجرای مجازات تعلیق شده قرار خواهد گرفت. با این حال دادگاه هم‌چنان نسبت به تأثیرگذاری و یا عدم اثربخشی دستورات صادره فاقد موضع بوده، صرف انجام دستورات یاد شده بدون لحاظ نتایج حاصله از آن‌ها در ترمیم شخصیت کودک و نوجوان بزهکار، برای دادگاه کفایت خواهد کرد. این امر با وضع ماده ۴۵ و خیم‌تر نیز گردیده است. طبق مفاد این ماده، ارتکاب جرائمی که مجازات قانونی آن‌ها کمتر از سه سال حبس است، موجب نقض قرار تعلیق اجرای مجازات صادره نمی‌گردد. بدین ترتیب حتی اگر با ارتکاب مجدد جرم، عدم تأثیرگذاری دستورات صادره در وضعیت شخص بزهکار به روشنی به اثبات برسد باز هم تعلیق اجرای مجازات پا بر جا خواهد ماند مگر آن‌که کودک و یا نوجوان بزهکار، مرتکب جرائمی گردد که شدت آن‌ها، لغو قرار یاد شده را ایجاب نماید. این در حالی است که همواره کم‌اهمیت و یا قابل اغماض بودن جرم ارتكابی، مبین فقدان حالت خطرناک شخص مرتکب نیست. به ویژه در وضعیتی که کودک و یا نوجوان بزهکار اقدام به ارتکاب جرائم جدیدی نماید که اگرچه از شدت قابل ملاحظه‌ای برخوردار نیستند لیکن از نظر ماهیت، مشابه جرائم ارتكابی پیشین وی هستند.

از دیگر اقدامات بلاشرط دادگاه می‌توان به بند ج ماده ۳۲ اشاره نمود. حسب این بند، دادگاه می‌تواند با سرزنش و نصیحت کودک، در برابر رفتار مجرمانه وی عکس‌العمل نشان دهد. تعیین نصیحت و سرزنش به عنوان واکنش نظام عدالت کیفری در برابر رفتارهای مجرمانه کودکان علاوه بر بلاشرط و مطلق بودن، ممکن است این آموزه غلط را نیز برای کودک به دنبال داشته باشد که آن‌چه مهم است کردار نیست بلکه توانایی در ابراز ندامت و پشیمانی است. چرا که صرف نظر از ماهیت رفتار ارتكابی، وی توانسته است از راه توبه از تنبیه معاف شود.

اقدامات مشروط: اقدامات اصلاحی و درمانی مشروط به دسته‌ای از واکنش‌های نظام عدالت کیفری با ماهیت درمانی و اصلاحی اطلاق می‌گردد که حسب نتایج کسب شده از انجام آن‌ها، دادگاه تصمیم

نهایی خود در رابطه با رفتار مجرمانه کودک و یا نوجوان بزهکار را اتخاذ خواهد نمود. حسب ماده ۲۵ لایحه، دادگاه می‌تواند پس از رسیدگی و احراز مجرمیت، صدور رأی را حداکثر به مدت دو سال به تعویق انداخته، طفل و یا نوجوان بزهکار را مکلف به انجام برخی دستورات اصلاحی و درمانی نماید. پس از طی این مدت، دادگاه حسب گزارش مددکار اجتماعی در خصوص نحوه اجرای دستورات صادره، تصمیم مقتضی را اتخاذ خواهد نمود. اگرچه منطوق این ماده نیز به چیزی بیش از اجرای دستورات صادره اشاره نمی‌نماید با این وجود، با توجه به لزوم دریافت گزارش از یک مددکار اجتماعی و بالطبع نظارت مددکار بر رفتار کودک و نوجوان بزهکار، گزارش مددکار خواه‌ناخواه علاوه بر بیان چگونگی اجرای دستورات دادگاه، دربردارنده میزان تأثیرگذاری دستورات تعیین شده بر شخصیت بزهکار نیز خواهد بود. این امر طی بند نخست ماده ۴۳ با وضوح و صراحت بیشتری بیان شده است. به موجب این بند، یکی از دستوراتی که دادگاه می‌تواند در تعلیق مشروط اجرای مجازات صادر نماید، الزام کودک و یا نوجوان بزهکار در مراجعه به مددکار اجتماعی یا روان‌شناس و همکاری با آن‌هاست. ذکر کلمه همکاری در این بند، به وضوح مؤید لزوم احراز اموری فراتر از صرف اجرای دستور دادگاه است.

بدیهی است که اقدامات مشروط می‌تواند به عنوان یکی از مناسب‌ترین گزینه‌ها در سطح واکنش‌های درمانی و اصلاحی مورد توجه قرار گیرد. ماهیت مشروط این‌گونه اقدامات، امکان ارزیابی تحولات به وقوع پیوسته در شخصیت کودک و نوجوان بزهکار در فرایند باز اجتماعی شدن را برای مقام قضایی، فراهم می‌آورد. با این وجود، چنانچه دادگاه و مددکاران اجتماعی و روان‌شناسان درگیر اجرای اقدامات یاد شده، در انجام وظایف محوله کوتاهی نموده و بدون احراز میزان تأثیرگذاری برنامه‌های تعیین شده، اقدام به رهاسازی طفل از قید نظام عدالت کیفری نمایند، خدمات مورد اشاره نه تنها اثر اصلاحی مشخصی بر کودک و نوجوان بزهکار باقی نخواهد گذاشت که به بستری مناسب در جهت ترغیب ایشان به ارتکاب جرائم بعدی، مبدل خواهد شد.

نتیجه

به منظور فراهم گردیدن شرایط حذف و یا حداقل کاهش احتمال بروز آسیب‌های ناشی از اجرای سیاست‌های مندرج در لایحه، به نظر می‌رسد ضروری است تا راهبرد مبنایی سامانه طراحی شده از رویکردهای رهاساز و هم‌چنین اقدامات اصلاحی و تربیتی به نظارت فراگیر و مستمر بر مجرمین جوان تغییر باید. به نحوی که مرتکبین تحت مراقبت‌های شدید قضایی و پلیسی از ارتکاب مجدد جرم ناتوان گردند. این امر به معنای حذف برنامه‌های اصلاحی و یا کیفری از سامانه پاسخ‌دهی پیشنهادی نیست بلکه این‌گونه برنامه‌ها با تکیه بر هدف اصلی سیستم در کنترل بزهکاران، تنظیم خواهند گردید. بدین ترتیب، نظارت یاد شده در خصوص جرائم سنگین و تکرارکنندگان جرم با

استفاده از مجازات سالب آزادی به اجرا گذاشته می‌شود. اقدامات اصلاحی و درمانی نیز تنها در صورتی قابل اعمال خواهند بود که رهاسازی طفل از کیفر به قصد اجرای چنین اقداماتی توأم با کنترل مستمر وی و تحت شرایطی صورت پذیرد که نه تنها با نقض دستورات تعیین شده بلکه با احراز فقدان تأثیرگذاری خدمات اصلاحی و درمانی، شخص بزهکار به منظور اجرای مجازات، دوباره در اختیار دستگاه عدالت کیفری قرار گیرد. بدیهی است در سیستم پیشنهادی رهاسازی مطلق بزهکار، تحدید بی‌دلیل دامنه پاسخ‌های کیفری برخلاف معیارهای نظارتی تعیین شده و هم‌چنین تعیین اقدامات اصلاحی مطلق و بلاشرطی که امکان کنترل بزهکار را از دستگاه قضایی سلب می‌نمایند، از کوچک‌ترین جایگاهی برخوردار نخواهند بود.

یادداشت‌ها

* برای مطالعه نقد و ارزیابی لایحه از منظر معیارهای ساختاری و شکلی برنامه‌ریزی، نک: «لایحه رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان در پرتو ملاک‌های سیاست‌گذاری جنایی» فصلنامه علوم جنایی، مؤسسه تحقیقات علوم جنایی و جرم‌شناسی دانشگاه تهران، شماره ۴

۱. طی مواد ۱۶ و ۱۵ لایحه، از قرار تعلیق تعقیب سخن به میان آمده است. با توجه به عدم بیان تشریفات و شرایط صدور این قرار در سایر مواد لایحه، این تصور به ذهن متبادر می‌گردد که قرار یاد شده همان قرار تعلیق اجرای مجازات مندرج در مواد ۴۶ الی ۴۱ لایحه است. به ویژه آن‌که طول مدت دوران تعلیق در هر دو قرار نیز از یک تا سه سال است (مواد ۴۱ و ۱۵). با این حال، با توجه به تفاوت عناوین (تعلیق تعقیب کیفری و تعلیق اجرای مجازات) و هم‌چنین با در نظر گرفتن تفاوت مرحله صدور قرار تعلیق تعقیب (پیش از اثبات جرم) و قرار تعلیق اجرای مجازات (پس از اثبات جرم و تعیین مجازات) و هم‌چنین تمایز شرایط لغو قرارهای مورد اشاره (لغو قرار تعلیق تعقیب با ارتکاب هر جرمی و منحصر بودن لغو قرار تعلیق اجرای مجازات به ارتکاب دسته‌ای خاص از جرائم با شدت معینی از مجازات) می‌توان این دو قرار را از یکدیگر متمایز دانست.

۲. در سیاست رهاسازی بر مبنای رضایت و یا توافق با بزه‌دیده هیچ‌گونه پاسخی از سوی دستگاه عدالت کیفری به بزهکار ارائه نمی‌گردد. ممکن است با توجه به لزوم جلب رضایت و یا توافق با بزه‌دیده در جهت ختم دادرسی کیفری تصور گردد که تلاش بزهکار در جهت حصول به این امر و مجموعه اقدام‌هایی که در این راستا از سوی دستگاه عدالت کیفری صورت می‌پذیرد، در قالب مفهوم عدالت ترمیمی، پاسخ به جرم را ارائه می‌نماید. بدین ترتیب نمی‌توان حصول توافق با قربانی جرم را به عنوان بخشی از سیاست رهاسازی کودک از فرایند عدالت کیفری تلقی نمود. در پاسخ بیان می‌گردد که صرف نظر از این امر که در اغلب موارد، جلب رضایت و یا توافق با بزه‌دیده توسط والدین و سرپرستان قانونی بزهکار (و نه خود مرتکب) صورت می‌پذیرد، می‌بایست به این نکته اشاره شود که تحت روند یاد شده، دادگاه متعاقب توافق با بزه‌دیده، دستور و یا الزام معینی را برای کودک و نوجوان بزهکار تعیین نمی‌نماید. در این وضعیت جلب رضایت و یا توافق با بزه‌دیده، صرفاً بستر قانونی لازم جهت صدور احکام رهاکننده صغار بزهکار از فرایند عدالت کیفری را در قالب قرارهای موقوفی و یا تعلیق تعقیب فراهم می‌آورد.

رضایت و یا توافق با بزه‌دیده تنها در شرایطی می‌تواند زمینه ارائه پاسخ سیستم عدالت کیفری در قبال رفتارهای مجرمانه صغار بزهکار را فراهم آورد که با جلب نظر قربانی جرم، جبران خسارات وارده و یا ارائه خدمات به وی از سوی

بزهکار، مورد حکم دادگاه قرار گیرد. مواردی مانند: صدور حکم مبنی بر تعمیر دیوار تخریب شده و یا پرستاری از قربانی یاد شده و... در این صورت، توافق با بزه‌دیده به بستری در جهت رهاسازی و خروج شخص بزهکار از فرایند عدالت کیفری تبدیل نخواهد گردید.

۳. مطابق ماده ۱۵ لایحه، دادگاه می‌تواند با ملاحظه شخصیت بزهکار در جرائم فاقد شاکی خصوصی، با مجازات قانونی کمتر از سه سال حبس، قرار تعلیق و یا موقوفی تعقیب صادر نماید. عبارت «در جرائم فاقد شاکی خصوصی» در متن ماده، بیانگر محدود بودن حیطة و دامنه شمول آن به جرائم بدون قربانی است. این عبارت، سایر مواردی که جرم دارای شاکی خصوصی بوده و بزه‌دیده از شکایت خود صرف‌نظر نموده است را دربر نمی‌گیرد. زیرا با توجه به قابل گذشت بودن کلیه جرائم تعزیری و بازدارنده بدون ملاحظه میزان مجازات قانونی و الزام دادگاه به صدور قرار موقوفی و یا تعلیق تعقیب پیرو حصول گذشت و یا توافق با شاکی خصوصی (مواد ۳۰ و ۱۶، ۱۷ لایحه) تسری ماده یاد شده علاوه بر جرائم بدون قربانی، به مواردی که جرم ارتكابی دارای بزه‌دیده معینی بوده که از شکایت خود صرف‌نظر نموده است، خالی از وجه خواهد بود.

۴. لازم به ذکر است که با توجه به قابل گذشت قلمداد شدن کلیه جرائم تعزیری و بازدارنده و ملزم گردیدن دادگاه به صدور قرار تعلیق و یا موقوفی تعقیب پیرو اعلام رضایت و یا توافق با بزه‌دیده، گذشت شاکی خصوصی برخلاف جرائم بزرگسالان که می‌تواند واجد یکی از دو جنبه رهاسازی (در جرائم قابل گذشت) و یا کاهش‌دهنده میزان مجازات (در حدود اختیارات دادگاه در تخفیف مجازات وفق ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی در جرائم غیرقابل گذشت) باشد، صرفاً واجد جنبه رهاکنندگی از مجازات است. به همین جهت ذیل بحث از شیوه‌های به‌کار رفته در لایحه به منظور کاستن از میزان مجازات، به مسئله گذشت شاکی خصوصی اشاره‌ای نشده است.

۵. به عنوان نمونه می‌توان به قتل James Bulger در ۱۲ فوریه ۱۹۹۳، توسط دو کودک ۱۱ ساله در بریتانیا اشاره نمود. بنگرید: <http://www.guardian.co.uk/bulger>

۶. به منظور کاهش آثار منفی کانون‌ها بر کودکان یاد شده، می‌توان آن‌ها را در محل‌های جداگانه‌ای نسبت به اطفال بزرگ‌تر نگهداری نمود. همچنین پیشنهاد می‌شود در صورت اندک بودن تعداد این‌گونه کودکان، بزهکاران خردسال سراسر کشور تحت نظر کانون اصلاح و تربیت تهران نگهداری شوند.

۷. در سطح کشور بعضاً چنین شکارچیان قهاری مشاهده می‌گردند. به عنوان نمونه سه پسر نوجوان پس از کرایه خودروهای مسافربر با اسیدپاشی به صورت رانندگان، اقدام به سرقت ماشین‌ها می‌نمودند. ایشان در طول دوران فعالیت مجرمانه خود، ۳۰ فقره سرقت توأم با اسیدپاشی را مرتکب گردیده‌اند. نکته قابل تأمل در این پرونده، ۱۵ ساله بودن یکی از این سارقان است.

www.aftab.ir/news/2008

۸. ماهیت دستور دادگاه مبنی بر ممنوعیت بزهکار از رفت و آمد به اماکن معین، می‌تواند واجد یکی از دو جنبه تأمینتی و یا اصلاحی باشد. در صورتی که هدف از صدور این دستور، حفظ نظم عمومی و جلوگیری از بروز بی‌نظمی در اماکن خاصی است، دستور یاد شده یک اقدام تأمینتی به شمار می‌آید. در این‌گونه موارد معمولاً حفظ نظم اماکن و محل‌هایی که ویژگی معینی آن‌ها را از سایر اماکن معمولی متمایز می‌گرداند، مورد توجه قرار می‌گیرد. مانند: ممنوعیت رفت و آمد بزهکاران آشوب‌گر به اماکن فروش مشروبات الکلی در کشورهای غربی و یا منع حضور ایشان در ورزشگاه به هنگام برگزاری مسابقات فصلی فوتبال.

با این حال، چنان‌چه هدف از صدور این دستور، حفظ سلامت اخلاقی کودک و یا نوجوان خاطی باشد، دستور یاد شده واجد ابعاد تربیتی و اصلاحی خواهد بود. هم‌چون: منع رفت و آمد مرتکب به محلات بدنام به جهت حفظ سلامت اخلاقی وی و یا منع وی از آمد و شد به اماکنی که محل تجمع مصرف‌کنندگان مواد مخدر است. به نظر می‌رسد که با

توجه به حاکمیت انگاره‌های دینی در عرصه سیاست‌گذاری‌های عمومی در ایران و عدم به رسمیت شناختن اماکن ویژه‌ای نظیر مشروب‌فروشی‌ها در ساختار سیاسی و اجتماعی کشور، این قرار به استثناء منع حضور کودکان و نوجوانان بزهکار در ورزشگاه‌ها و دیگر مراکز مشابه، در سایر موارد با تکیه بیشتر بر اهداف اصلاحی و تربیتی نسبت به رویکردهای تأمینی، صادر می‌شود.

۹. مشابه چنین دستورهایی را می‌توان در ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مشاهده نمود. مطابق این ماده «دادگاه می‌تواند کسی را که به علت ارتکاب جرم عمدی به تعزیر و یا مجازات بازدارنده محکوم کرده است به عنوان متمیم حکم تعزیری یا بازدارنده مدتی از حقوق اجتماعی محروم و نیز از اقامت در نقطه و یا نقاط معین ممنوع و یا به اقامت در محل معین مجبور نماید». برخلاف لایحه تنظیمی، عدم اجرای دستورهای یاد شده دارای ضمانت اجرا بوده، دادگاه می‌تواند به موجب ماده ۲۰ این قانون، با نقض دستورهای صادره توسط مرتکب، مجازات مذکور را به جزای نقدی و یا حبس تبدیل نماید.

منابع

الف - کتاب‌ها، مقالات و تقریرات

۱. ایسینک، اچ ج، (۱۳۷۵). «جرم و شخصیت». پاشا شریفی، حسن. نجفی زند، جعفر. (مترجمین). تهران. انتشارات سخن.
۲. بن فیس، ف، (۱۳۸۶). «تحولات اخیر حقوق کیفری اطفال فرانسه در پرتو قانون پیشگیری از بزهکاری ۵ مارس ۲۰۰۷». ابراهیمی، شهرام. (مترجم). فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم - نشریه پلیس پیشگیری نیروی انتظامی. شماره ۴.
۳. دانش، ت.ز، (۱۳۸۴). «مجرم کیست؟ جرم‌شناسی چیست؟». تهران. انتشارات کیهان.
۴. دادستان، پ، (۱۳۸۶). «روان‌شناسی جنایی». تهران. انتشارات سمت.
۵. ساراسون، ای. ساراسون، ب، (۱۳۸۳). «روان‌شناسی مرضی». جلد اول. نجاریان، بهمن. اصغری مقدم، محمد علی. دهقانی، محسن. (مترجمین). تهران. انتشارات رشد.
۶. کارتلج، جی. میلبرن، جی. اف. (۱۳۶۹). «آموزش مهارت‌های اجتماعی به کودکان». نظری‌نژاد، محمدحسین. (مترجم). تهران. انتشارات آستان قدس رضوی
۷. گسن، ر، (۱۳۷۴). «جرم‌شناسی نظری». کی‌نیا، مهدی. (مترجم). تهران. انتشارات مجد.
۸. گسن، ر، (۱۳۷۰). «جرم‌شناسی کاربردی». کی‌نیا، مهدی. (مترجم). تهران. انتشارات علامه طباطبایی.
۹. ماسن، پ. ه. (۱۳۶۸). «رشد و شخصیت کودک» یاسائی، مهشید (مترجم). تهران. نشر مرکز.
۱۰. مهرا، ن، (۱۳۸۵). «مروری بر نظام مجازات‌ها در سیستم عدالت کیفری انگلستان». تقریرات درس آیین دادرسی کیفری تطبیقی - دوره دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی. تهیه و تنظیم: امیر ایروانیان. دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

ب - سایت‌های اینترنتی

<http://www.aftab.ir/news/2008/jun/01>

<http://www.guardian.co.uk/bulger>